

کوچه سرزمین مادری

بانو «سکینه پری» نخستین جراح زن و نخستین سرطان شناس ایران بود

شهره کیانوش راد
روزنامه‌نگار

زندگی بزرگان و نام‌آوران ایران و به‌ویژه سختی‌هایی که در راه تحصیل و فعالیت‌های اجتماعی متحمل شده‌اند نکته‌های آموزنده فراوانی دارد

که می‌تواند ما را در انتخاب و ادامه مسیری که به آن عشق می‌ورزیم مصمم و امیدوارتر کند. یکی از چهره‌های نام‌آور و کمتر شناخته شده ایران پزشکی به نام «سکینه پری همدانی» است که سال ۱۳۱۳ توانست در آزمون مجوز طبابت در ایران شرکت کند. سکینه پری همدانی سال ۱۲۷۷ شمسی به دنیا آمد. برخی او را متولد ایران می‌دانند اما در روایتی دیگر که صحیح‌تر به نظر می‌رسد و مبتنی بر مصاحبه این پزشک با روزنامه اطلاعات است محل تولد او باغچه‌سرای شوروی عنوان شده است. مادرش ریحانه از ارمنه ایران بوده و پدرش «نصرالله همدانی» نام داشته‌است و او تا دوران جوانی و دهه ۳۰ زندگی‌اش همراه با خانواده‌اش در خارج از ایران زندگی می‌کرده است. بانو سکینه در همان شوروی تحصیلاتش را ادامه داد و به دلیل علاقه‌ای که به مداوای بیماران داشت، تحصیل در رشته پزشکی را شروع کرد. او سال ۱۳۰۷ موفق به کسب مدرک عمومی شد و سال ۱۳۱۲ در رشته جراحی و سرطان شناسی تخصص گرفت. یکی از افتخارات دکتر پری در دانشگاه شوروی سابق، کسب مقام شاگرد اولی در زمینه جراحی بود. دکتر سکینه پری، ۵۸ سال در بیمارستان‌های شوروی به کار طبابت پرداخت، اما با فقدان پدر و مادرش، تحمل زندگی در شوروی را نداشت و تصمیم گرفت برای ادامه زندگی به سرزمین آبا و اجدادی خود کوچ کند و طبابت را در میان مردم میهنش ادامه دهد.

سال ۱۳۱۳ دکتر سکینه پری، همراه تنها خواهرش راهی ایران شد. برای ادامه کار طبابت در ایران باید در آزمونی شرکت می‌کرد و سپس از موفقیت در آن آزمون، توانست اجازه طبابت در ایران را کسب کند. او به دلیل آشنایی به زبان ترکی پیشنهاد شرکت شیلات قره‌سو از توابع شهرستان بندر ترکمن را پذیرفت و مدت ۱۴ سال در این شهر زندگی و همانجا ازدواج کرد. دکتر پری، در خاطراتش گفته: «کارکنان و کارگران شرکت قره‌سو همگی مرد بودند و من تنها زنی بودم که در آنجا کار می‌کردم.» زندگی مشترک سکینه پری و همسرش ۴ سال بیشتر دوام نداشت و دکتر پری پس از جدایی از همسرش برای زندگی و طبابت به شهر بندرگز از توابع گرگان نقل مکان کرد و با دایر کردن مطب در این شهر به طبابت پرداخت. یکی از ویژگی‌های بارز این پزشک حاذق، کمک و یاری به مستمندان و افرادی بی‌ضاعت بود و تا آخرین روزهای حیاتش همواره این موضوع را مدنظر داشت. سکینه پری، در سال ۱۳۵۷ و در سن ۸۰ سالگی فوت کرد.

نقل و نیات شهرشور

سال هاسه نگران بودم که نکنند آب دریاچه‌ی ارومیه خشک شود و دیگر نتوانم به این دریاچه‌ی بانمک، سلام کنم. تا این که همین چند روز پیش، شرایط سفر فراهم شد و ارومیه، آغوشش را براریم گشود و این، سفرنامه‌ی مختصری است از شهر نقل و نیات و شور و شیرینی!

ایران‌گردی

گشت و گذار در ایران پهناور و باشکوه

ارومیه، شهری در کنار آب!

سید سروش طباطبایی پور
عکس و متن

دریاچه‌ای بانمک!

کرج، قزوین، زنجان و تبریز مرادست‌به‌دست، از تهران به آذربایجان رساندند؛ جاده‌ای که حدود ۱۰ ساعت، ما را در پیچ و خم خود چرخاند و به طرف شهر ارومیه هل داد. قبل از شهر، آزادراه میان گذار ارومیه به استقبالمان آمد؛ آزادراهی که دریاچه‌ی ارومیه را نصف کرده بود؛ دریاچه‌ای خسته، بی‌مق.

سمت راست جاده، پرآب تر بود. اتومبیل را در جایی مناسب پارک کردم و از کنار جاده، پاجه‌های مبارک را بالا زدم و روی ساحل نمکین دریاچه قدم گذاشتم. شوری بی‌نظیری، وجود ما را فرا گرفته؛ به‌خصوص که گوشه‌ی شست‌پایت زخم بود!

بازارتیزا

دم غروب وارد شهر شدیم؛ شلوغ و پرترافیک؛ و تالندت بخواهد کافه‌ها و رستوران‌ها، به من چشمک می‌زد. فردا صبح، زنده‌ترین بخش شهر، به اتفاق آرا، بازار قدیمی شهر بود؛ بازاری آجری و ساده با سقف‌هایی گنبدی که در دوران صفویه، یعنی بیش از ۳۰۰ سال پیش بنا شده و حالا در مرکز شهر ایستاده‌است. راسته‌ی زرگرا، فرش فروش‌ها، عطاری‌ها... اما تیزترین بخش بازار، راسته‌ی چاقو فروشان بود.

۳

توری ظریف پارچه‌ای!

پیش از ظهر، از راسته‌ی نقره‌فروشان، بیرون آمدیم و گنبد آجری مسجد جامع شهر، پیش رویمان بود؛ مسجدی تمام آجری که قدمت آن به قرن هفتم بازمی‌گردد. اگر چهار نوجوان هم دست‌هایشان را در هم حلقه می‌کردند، باز هم نمی‌توانستند یکی از ستون‌های چهل‌گانه‌ی مسجد را در آغوش بگیرند. اما زیباترین بخش مسجد، محراب آن بود؛ محرابی به ارتفاع ۷/۸۲ و عرض ۵/۴۸ متر، همراه با پرکارترین گچ‌بری دوران ایلخانی که برخی طرح آن را به پارچه‌ای ظریف و توری شکل تشبیه کرده‌اند. روی تابلوی معرفی مسجد نوشته شده بود برخی معتقدند این بنا قبلاً آتشکده بوده و بعد از اسلام به مسجد تبدیل شده است.

دست در دست هم نهمیم به مهر!

از گذشته‌های دور، این منطقه محل زندگی اقوام و ادیان مختلف بوده‌است. البته زبان ترکی، در اولویت است اما برخی از اهالی ارومیه، کردی هم بلندند و گروهی هم ارمنی و دستهای هم آشوری.

سری به کلیسای ننه‌میریم زدیم. حدود بیست دقیقه از مسجد تا کلیسا، پای پیاده راه است. در ورودی کلیسا، کوتاه بود؛ جوری که مجبور می‌شدی به احترام، سر خم کنی و وارد راهروی باریک کلیسا شوی. برخی منابع تاریخی، این کلیسا را که به زبان آشوری، «مارت مار یام» یا عذرای مقدس است، یکی از قدیمی‌ترین کلیساهای جهان می‌دانند. ساختمان مربعی شکل که از محراب، سالن اصلی، چند اتاق و هشتی کوچک تشکیل شده، در عین سادگی، استحکام زیادی داشت. وقتی فهمیدیم که «مار کوبولو»، جهانگرد ایتالیایی هم مثل من از این کلیسا بازدید کرده، با دقت بیش‌تری به پایه‌ها و سقف‌های سنگی و ساروجی توجه کردم.

شمعی هم برای اتحاد همه‌ی ایرانیان با هر دین و مذهب و زبانی، روشن کردم.

متهم ردیف اول

بعد از ظهر، قرار شد از تفرجگاه «بند»، دیدن کنیم؛ منطقه‌ای کوهستانی و خوش آب و هوا، مثل دربند و لواسانات خودمان که ابتدای راهش پر بود از رستوران‌های ریز و درشتی که منتظر بازدیدکنندگان گرسنه بودند. ما هم در یکی از باغ‌رستوران‌ها اتراق کردیم و غذایی سفارش دادیم. یک سینی از غذاهای ترکی اصلی: آدانا کباب، از گارا کوفته، ات چوب شیش، تاووک بیفتک، تاووک چوب شیش، کانات و... پیش خودمان ماند که تا دو روز بعد، هیچ چیز نخوردیم!

بعد از صرف غذا، به سمت کوهستان بالادست منطقه‌ی بند رفتیم و بعد از کلی پیچ و خم، یکپهو میج یکی از متهمان خشک‌سالی دریاچه‌ی ارومیه را گرفتیم؛ سد خاکی-سنگریزه‌ی شهر چای!

سدهای اطراف شهر، البته برای تأمین آب شرب منطقه و آبیاری زمین‌های کشاورزی، قرص و محکم ایستاده بودند، اما آب سرریز خود را قطر هچکانی وارد دریاچه‌ی ارومیه می‌کنند و همین موضوع از نگاه کارشناسان، یکی از علل کم‌آبی دریاچه‌ی ارومیه است؛ اما انتخاب سختی است؛ حفظ اکوسیستم منطقه، سیراب کردن مردم شهر یا آبیاری درختان آبخور سیب!

۱

۲

۴

۵

